

خیلواکی



استقلال

www.esteglaal.net

جمعه ۲۱ مارچ ۲۰۲۰

فریده نوری

بهار آمد گلِ نسرین نیاورد



در این نوروز، ای جان و جهانم

تو تنها آرزوی بی نشانم

مرجانم! دخترم! چندین سال گذشت که من بی تو، نه نوروزی دارم و نه عیدی، از روزیکه تو سفر کرده ئی همه چیز در زندگی من متوقف شده است، اکنون جای تو در خانه خالیست، اما در قلبم جاگزین است. دخترم، مرجان من بدون تو هوای خانه گرفته و دلتنگ و درد دوری و نبودن تو در همه ذرات وجودم پیچیده است، ای همه هستی من، حرف های ما ناتمام ماند، گرچه هر روز برایت ترانه محبت و دوستی می سرایم.

بی تو گل ها شگوفه ها کردند

خنده برگریه های من کردند

تو هنوز از سفر نیامده بی

مرغک خسته پر نیامده بی

بی تو چندین بهار آمد و رفت

لاله ها جام پر شراب شدند

بی تو چندین بهار آمد و رفت

بهر دلداری شکسته دلان



تو چراغ و نور خانه بودی عزیز سفر کرده ام، هیچ بهاری بی تو بهار نیست و بجز یاد و خاطرات تو هیچ چیزی برایم جذاب نیست. من به همان خیالاتیکه با هم یکجا بودیم و هر لحظه آن برای من نوروز بود، زندگی می کنم.



روز نوروز است سرو و گلزار من کجاست
در چمن یاران همه جمع اند [مرجان] من کجاست

از همین روزن گشوده به دود	با همین دیدگان اشک آلود
به شگوفه به صبحدم به نسیم	به پرستو به گل به سبزه درود
چند روزی دیگر به ساز و سرود	به بهاری که می رسد از راه
ما که خورشید مان نمی خندد	ما که دلهای مان زمستان است
ما که پای امید مان فرسود	ما که باغ و بهار مان پژمرد
این همه دود زیر چرخ کبود	ما که در پیش چشم مان رقصید
بوی گل یا پرندۀ نگذشت	سال ها می رود که از این دشت
مهر، دیگر تبسمی ننمود	ماه، دیگر دریچه ای نگشود



salamwatanam@gmail.com